

آغاز سخن

جامعه ایرانی به رغم این که چندبار در همین قرن بیستم به قول اخوان ثالث (در آخر آخر شاهنامه) چشم گشوده و گفته است «آنک طرفه قصر ز رنگار صبح شیرینکار»، یعنی با سادگی و خوش خیالی گمان کرده فردا به بهشت برین و جامعه برترین (با هر تعریفی از این‌ها) خواهد رسید هنوز در خم کوچه اصلاحات و قانونمند کردن جامعه گرفتار است. شاید (به قول کلاویزیان) به دلیل کم‌توسمگی سیاسی، هنوز نتوانسته است هدف را از آرزو تفکیک کند و در همین حال و روز، طمع در میوه‌های دیررس و نارس باغ دیگران بسته و کشت ناکرده عزم برداشت کرده رنج نبرده گنج را طلب کرده نازفته راه رسیدن را آرزو کرده؛ خواسته بدون سیر و سلوک به کشف و شهود برسد و بدون طی طریق، عوالم ناپیدا و نامکشوف را مسخر خود سازد. یا همچون مارکسیست‌های راست‌گیش، بر این باور است که می‌تواند با «جهشی دیالکتیکی» دوران‌های مختلف تاریخی را، پشت سر گذارد و ناگهان از دوران مدرن سردرآورد.

شاید از همین روست که در هیچ یک از این لحظه‌های «چشم‌گشودن»، طومار مغفوف اصلاحات نتوانسته آنگونه که باید و شاید نقوش خود را به نمایش بگذارد و پرتو گفتمانی خود را بر سر هر کوی و برزن بگستراند و مناسبات و ملاحظات اجتماعی سیاسی موجود را به رنگ آمال و اهداف خود بیازاید؛ و شاید از همین روست که تاریخ جنبش اصلاحی ما، سرشار از گسست‌ها و انقطاع‌ها، امکان اثبات تجربه و شکل‌گیری و نشست و رسوب یک فرهنگ اصلاحی را فراهم نساخته است؛ تا جایی که امروز به رغم برداشتن گام‌های بسیار در این مسیر و مواجهه مکرر با دیو و ددان خفته در راه و پرداختن هزینه‌های فراوان، همچنان در آغاز راه اصلاحات قرار داریم و جنبش اصلاحات کماکان به وزش نسیمی دچار لرزش می‌شود؛ اصلاح‌طلبان گهی تند و گهی خسته می‌روند و گهگاه نقش «پاران غار» و باری نقش «خاران راه» جریان اصلاحی را ایفا می‌کنند.

چنانچه براساس آموزه‌های فوکو بپذیریم که «فراسوی روایات مستند و خودآگاهی آراسته و پیراسته هر عصری، کردارهای تاریخی سازمان‌یافته‌ای وجود دارند که چنین ساخت‌های گفتمانی رسمی و رایجی را ممکن می‌سازند، بدان‌ها معنی می‌بخشند، آن‌ها را در بستری سیاسی جای می‌دهند و بدانان منزلت و شانی جدی می‌بخشند». آنگاه لاجرم باید علل بسیاری از ناکامی‌ها و نافرجامی‌های تلاش‌های اصلاحی در جامعه ایرانی را در عدم شکل‌گیری یا فقر همین «کردارهای تاریخی سازمان‌یافته» جستجو کرد.

اما این «کردارهای تاریخی سازمان‌یافته» که ضرورتاً باید فراسوی روایت‌های گوناگون اصلاحات در این مرز و بوم وجود داشته باشند، چگونه قابل تصویر و تعریف هستند؟ چه علل و عواملی زمینه‌ساز نارس، زودرسی یا دیررسی (و در یک کلمه «فقر») آن‌ها شده است؟ چگونه می‌توان بستر شکل‌گیری و شکوفایی این «کردارهای تاریخی» را در زمانه خود فراهم ساخت؟ و در نهایت، چه کنیم که نهال اصلاحات در این سرزمین به بار بنشیند و با طراوت وجودش روح و کالبد خسته جامعه ما را نشاط و شادابی ببخشد؟

بی‌تردید پرسش‌های اندیشه‌سوزسازی از این دسته پاسخ خود را جز از رهگذر تاملی آسیب‌شناختی در گفتمان‌های اصلاحی و شناخت علل و عوامل «امتناع اندیشه اصلاحی» و عدم «شکل‌گیری فرهنگ و رفتار اصلاحی» در تاریخ یک سده گذشته نمی‌یابند. این تلاش، از یک سو می‌تواند نوعی دیرینه‌شناسی و تبارشناسی زمان «حال» (به معنای فوکویی آن) تلقی شود که از میان مه تیره گفتار و کردار ایران معاصر، طرح و نشانی برای ادامه راه می‌جوید؛ و از جانب دیگر، می‌تواند نوعی آسیب‌شناسی جریان‌های اصلاحی در ایران معاصر محسوب شود؛ و از جانب سوم نیز ممکن است گامی در جهت تئوریزه کردن جنبش اصلاحی و مفصل‌بندی آن به مثابه یک گفتمان هژمونیک تلقی گردد.

۱۸

کمتر از یک دهه قبل، جامعه ایرانی یک بار دیگر در مسیر تجربه تغییر و تحول اصلاحی قرار گرفت. چهره زهرین این تغییر و تحول، در گذار از یک جامعه پوپولیستی به یک جامعه پلورالیستی، از یک جامعه سنتی و مبتنی بر قدرت حاکم (به تعبیر فوکویی آن) به یک جامعه مدرن و مبتنی بر قدرت انتظامی و از یک دوران نخبه‌سالاری به یک دوران مردم‌سالاری، تجلی یافت.

ترجمه عینی این فرآیند، «تهدینات»، «فرصت‌ها» و «پارادوکس»های (ناسازه‌ها) متنوع و متعددی بود که طی این سال‌ها روح و روان جامعه ما را تحت تاثیر خود قرار دادند. از یک سو «کثرت‌گرایی» فزاینده عرصه‌ای برای شنیدن صداهای گوناگون و طرح بازی‌های زبانی-گفتمانی مختلفه امید به آینده، مهار بحران‌ها و به تبع آن افزایش مشارکت فعال مردمی و انفعال اپوزیسیون رادیکال^۱ به ارمغان آورد، و از جانب دیگر موجب بروز و ظهور گسل‌ها و گسست‌های متنوع اجتماعی، سیاسی و معرفتی (گفتمانی) و مخوش شدن این «صداهای» شده این کثرت‌گرایی بسترساز بروز و ظهور بحران‌های متوالی و وضعی متعدد شد و ثبات سیاسی و ماندگاری نظام را مورد تردید قرار داد و مجال را برای تبدیل شدن «اپوزیسیون» به «اپوزیسیون» مهیا ساخت. در هنگامه این شرایط ناسازه‌گون، بسیاری با زبان «اندیشه» به بحث درباره اصلاحات پرداختند اما با زبان «رفتار» تحقق فرآیند اصلاحات را به تعویق انداختند؛ بسیاری دیگر، بر قامت پروژه‌های ارتجاع‌آماب و استبدادمزاج خود



جنبش اصلاحات، به سوی یک تئوری

محمد رضا تاجیک

خودتان باید آن دگرگونی باشید که می‌خواهید در جهان ببینید. اگر خودتان تغییر نکنیم بی‌تردید نمی‌توانیم دنیایمان را متحول کنیم.
گاندی

جامه اصلاحات پوشانند و مصنوعات بزرگ کرده خویش را به معرض نمایش گذاشتند؛ برخی نیز، مصداق‌های خاصی به مفهوم «اصلاحات» ارزانی داشتند و آن را اسیر رنگ‌های سیاسی - جناحی خود کردند و از آن توجیهی برای مشرب و مکتب «دگرسازی و طرد و خشونت» خود ساختند.

دیری نباید که چنین وضعیتی باردار تلاطمات شالوده‌شکن و زمینه‌ساز رویش و پیدایش آموزه‌ها و رفتارهای ناهنجار (انومیگ) اجتماعی-سیاسی شد؛ آموزه‌هایی که به نام «اصلاحات» اصلاحات را در پای «استبدادی دگر» ذبح روشنفکری، اخلاقی و قانونی کردند. و این آغاز یک تراژدی تاریخی بود، اما این تراژدی در جامعه ایرانی، چندان بدیع نبود و ریشه در تاریخ معاصر داشت. جامعه ایرانی، در طول یکصد سال دلمشغولی‌های اصلاح طلبانه، همواره کوشیده تا «راه گذار اصلاحی» را با جهشی دومی از مرحله تجربه یک «فرهنگ اصلاحی» طی کند. به همین دلیل پس از گذشت سالیان دراز، همچنان از فقدان یک تئوری راهنمای عمل در زمینه «اصلاحات» رنج می‌برد و حاملان و عاملان جنبش اصلاحی در این مرز و بوم، با مشکل شکاف میان «تغییر» و «تدبیر» مواجه هستند (تغییرات اجتماعی و سیاسی بسیار توفندتر و سریع‌تر از تدبیر آنان حادث می‌شوند)، کماکان گذرهای سیاسی و اجتماعی در جامعه ایرانی در چهره «تهدید» و نه «فرصت» ظاهر می‌شوند و اراده معطوف به اصلاحات، اراده‌های رادیکال ستیزنده و «خودی» و «دگر» ساز است. بالمال، بسیاری از تلاش‌هایی که در طول این سالیان برای برداشتن یک گام به پیش صورت گرفته در انتها، جز به دوکام پس نهادن و تجربه ارتجاع و انسدادی دیگر، سرانجام نپذیرفته است.

از این رو، سخت بتوان بر «زمینه پروردگی لولین تجربه‌های تغییر و دگرگونی سیاسی اجتماعی در جامعه ایرانی (به رغم «زمان پروردگی»، «نیاز پروردگی» آن)، تاکید ورزید. اساسا گفتمان‌های مبتنی بر «صیورورت اصلاحی» در جامعه ایرانی، در زمانه‌ای شکل گرفتند که بستراندیشگی و تمهیدات ذهنی و عینی و فرهنگی آنان در این سرزمین فراهم نبود. اگرچه لولین تجربه گذار اصلاحی در ایران، با بروز و ظهور نهضت مشروطه قرین بود، اما آندیشه مشروطه خواهی بر پهنه تاریخی و معرفتی غنی و بومی استوار نبود.

به بیان دیگر، چنانچه اراده معطوف به اصلاحات را مقدم بر هر چیز، بازتاب یک فرهنگ اصلاح طلب بدلتیب، در جامعه‌ای که فرهنگ استبدادی سایه سنگین خود را بر مناسبات و روابط آدمیان، از پایین‌ترین تا بالاترین سلول اجتماعی افکنده و نظم و گفتمان آمرانه منزلتی استمالایی و مسلط یافته است، اصلاحات مقوله‌ای کاملاً بیگانه می‌نماید و مجالی برای تحقق نمی‌یابد. در چنین جامعه‌ای، حاملان اصلاحات که معمولاً باید نماد و نمود یک فرهنگ بالنده و پویانده

اصلاحی باشند، خود به مثابه توانیترهای کوچکی در میان توانیترهای بزرگ‌تر و نگهداران «وضع موجود» و نه حاملان «وضع مطلوب» ظاهر می‌شوند. هم از این رو بود که گفتمان‌های اصلاحی در ایران معاصر (به استثنای دوران کنونی)، هیچگاه بر بنیان «گزاره‌های جدی» تقریر و مفصل‌بندی نشده‌اند. پیشتران جنبش اصلاحی، گاه به اقتضای مواجهه و مقابله‌ای نقیض یا هجوم بنیان‌برانداز غرب گاه به انگیزه طی کردن «راه طی شده» غربیان و گاه نیز، به انگیزه یافتن راه برون‌شدی از ارتجاع و استبداد و عقب‌ماندگی جامعه خود، برای تعریف یک پروژه اصلاحی تلاش کرده‌اند، اما هیچگاه امکان و استناد تقریر و مفصل‌بندی یک گفتمان مسلط پیرامون مقوله اصلاحات را نیافته‌اند.

۱۲

اکنون بعد از گذشت یک قرن تلاش، جامعه ما بار دیگر در آستانه تجربه یک دوران گذار اصلاحی قرار گرفته است. انقلاب اسلامی، با تمامی جلوه‌های ساخت‌شکنانه‌اش، پیامی اصلاحی داشت. بهتر بگوییم، انقلاب بدون اصلاحات معنا نداشت: یک ملت اراده کردند تا با انقلاب خود، شرایطی مناسب برای تحقق ایده‌ها و پروژه‌های اصلاحی فراهم آورند و جامعه خود را از چنبره ارتجاع و استبداد و عقب‌ماندگی و وابستگی برهانند. به همین دلیل دقیقاً پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام برآمده از آن، حیات و پویایی انقلاب و انقلابیون در گرو درآنداختن طرح‌های اصلاحی کارآمد و مستمر قرار گرفت.

بی‌تردید فراز و نشیب‌های بنیان‌برانداز بعد از انقلاب، آغاز و انجام هر حرکت و سیاستی را با مشکل روبرو می‌ساخت. اراده معطوف به اصلاحات، در هر دورانی، رنگ شرایط و مقتضیات زمانه خود را می‌گرفت. از این منظر، دوم خرداد یک گسست تاریخی نبود، بلکه یک نقطه تلاقی تاریخی بود که «پروسه» اصلاحات را با «پروژه» اصلاحات گره زد و تاملان در چهره گفتمان و یادگفتمان ظهور کرد. در آستانه جنبش دوم خرداد، شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، معرفتی و روانشناختی جامعه اقتضا می‌کرد اصلاحات به شکلی دیگر مطرح شود. این بار، مردم بر آن شدند که بر کالبد بی‌رمل و نیمه‌جان اصلاحات مرهم نهند و شرایط تحقق آن را فراهم کنند و تاریخ آینده خود را به نام آن ورق زنند. جنبش دوم خرداد، این نیاز تاریخی را درک کرد و هژمونیک شد.

به عبارت دیگر، اگر در یک دوران گذار، تغییرات ماهوی و زیربنایی جامعه بسیار شدید باشد ولی ساختار سیاسی آمادگی و شایستگی به مراتب کمتری برای تغییر و هضم ضرورت تحول داشته باشند میان زیربنایی اجتماعی و روبنایی سیاسی شکاف ایجاد می‌شود. در چنین جوامعی ضرورت اصلاحات بیشتر است. جامعه ما در آستانه دوم خرداد، چنین وضعیتی را داشت و

تاریخ جنبش اصلاحی ما، سرشار از گسست‌ها و انقطاع‌ها، امکان انباشت تجربه و شکل‌گیری و نشست و رسوب یک فرهنگ اصلاحی را فراهم نساخته است؛ تا جایی که امروز به رغم برداشتن گام‌های بسیار در این مسیر و مواجهه مکرر با دیو و دداین خفته در راه و پرداختن هزینه‌های فراوان، همچنان در آغاز راه اصلاحات قرار داریم.

کمتر از یک دهه قبل، جامعه ایرانی یک بار دیگر در مسیر تجربه تغییر و تحول اصلاحی قرار گرفت. چهره زبرین این تغییر و تحول، در گذار از یک جامعه پوپولیستی به یک جامعه پلورالیستی، از یک جامعه سنتی و مبتنی بر قدرت حاکم به یک جامعه مدرن و مبتنی بر قدرت انتظامی و از یک دوران نخبه‌سالاری به یک دوران مردم‌سالاری، تجلی یافت.

آنان که این «ضرورت بیشتر» را تشخیص دادند توانستند به مثابه روح تاریخ جامعه خود جلوه‌گر شوند. متأسفانه در سالیان اخیر، جامعه سیاسی ما به طرز فزاینده «مثل بدنی گرفتار مرضی ناشناخته و پرتیب‌وناب»، دستخوش نوسان‌های شدید یک نوع سیاست‌زدگی مفرط شده است. به تعبیر شاهرخ مسکوب «در تناوب میان دیکتاتوری و هرج و مرج و پرتاب از قطبی به قطب دیگر و در تلاطم‌های شدید تاریخ اخیر ایران، که سیاست هر چه بیشتر سرنوشت ما را زیروزبر می‌کند، ضرورتاً توجه بیمارگونه ما به آن هم بیشتر می‌شود. به نحوی که زندگی سیاسی جای تمام زندگی اجتماعی را می‌گیرد». این پدیده موجب شده همه «پروژه‌ها» و «پروسه‌های اجتماعی، فرهنگی و معرفتی جامعه در حاله‌ای از ملاحظت و تناسبات سیاسی قرار گیرند و متن اصلی و اصیل اظهارات را آلوده کنند و یادگفتمان‌های جدی و بنیان‌براندازی را در مقابل آن به وجود آورند.

در این فضای گفتمانی کدر و سیاست‌زده خرده‌گفتمان‌های پوزسیون مشرب و پوزسیون سیرت بسیاری پیرامون مفهوم «اصلاحات» شکل گرفته‌اند. در بستر برخی از این خرده‌گفتمان‌ها، «اصلاحات» به مثابه «فرآیندی» (پروسه) که به حماسه دوم خرداد انجامیده، تعریف می‌شود؛ در متن برخی دیگر، این مفهوم صرفاً به یک «پروژه» (آنچه به عنوان مانیفست

دوم خرداد مطرح است)، ارجاع داده می‌شود؛ تشکل‌های دیگر گفتمانی، «اصلاحات» را یک «استراتژی» (به عنوان یک اترناتیو در برابر کنش‌های رادیکال و انقلابی)، یک ضداستراتژی یا پادگفتمان، یک ایدئولوژی و پروژه دوران گذار، یک گفتمان هژمونیک مبتنی بر منطق «تسابق» و نه «تنازع» می‌دانند. از منظر گروه‌های اپوزیسیون نیز اصلاحات، گاه به مثابه «یک لب‌خند»، گاه به عنوان «یک اسم رمز و توهم»، ۲. زمانی در قالب «تجدید قدرت میان جناح‌ها» یا «یک پروژه نافرجام»، ۳. جایی در چهره یک تکمله بر «سیاست‌های آرامش فعال» و «گل و لب‌خند»، جایی دیگر به منزله یک «پروژه غیردمکراتیک و حکومتی»، گاهی به عنوان پروژه‌ای برای «ممانعت از رشد مبارزات توده‌ها» ۴. و گاهی هم به عنوان تاکتیکی برای طولانی‌تر کردن عمر و بقای نظام حاکم ۵ مطرح می‌شود.

۱۳

جنبش اصلاحات اکنون با چه آفت‌ها و نارسایی‌هایی مواجه است؟ در یک نگاه آسیب‌شناختی می‌توان مهم‌ترین آفتی را که در طول سالیان مانع رشد و شکوفایی جنبش اصلاحات شده‌اند، در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱) فقر فرهنگ اصلاحی: در جامعه ما جنبش‌های اصلاحی عمدتاً فاقد زیرساخت و پسینه فرهنگی غنی هستند؛ یعنی اصلاح‌طلب ایرانی بدون این که برای ساختن و پرداختن یک بنیان و زیرساخت فرهنگی اصلاحی رنجی برده باشد، کوشیده است با یک جهش دیالکتیکی ناگهان در سرزمین اصلاحات فرود بیاید و راه چندین صد سال پیموده دیگران را یک شبه طی کند. این ضعف فرهنگی، به نوبه خود، شکافی بس عمیق میان «پیام» (پیام اصلاحات) و «پیام‌آور» (حاملان و غاملان اصلاحات) به وجود آورده است. ۲) فقر تئوریک: خیزش‌ها و جنبش‌های اصلاحی ما عمدتاً فاقد تئوری راهنمای عمل بوده‌اند. آنچه به عنوان تئوری و آموزه اصلاحات در میان اصلاح‌طلبان مطرح بوده، بیشتر تصویری مات و کدر از برساخته‌های نظری دیگران بوده است. علاوه بر آن همین تصویر مات و کدر هم اسیر «ناهم‌زمان خوانی‌ها» و «ماتقدم‌های معرفتی و تاریخی» بوده و انسان و جامعه ایرانی به نوعی شیذوفرنی (روان‌پریشی) دچار کرده است.

۳) فقر مفهومی: کمتر اتفاق افتاده که انسان اصلاح‌طلب ایرانی پیرامون این مفهوم، گفتمانی سازواره سامان دهد و از دقایق مفهومی این گفتمان نیز، تعریف و تصویری شفاف عرضه کند. به عبارت دیگر، در فضای غیرمشکل گفتمانی که پیرامون این مفهوم شکل گرفته، همواره انبوهی از «دال‌های تهی و شناور» در طواف بوده‌اند و هر کسی بر اساس پیشفهم‌ها و پیش‌سازها و پیش‌تجزیه‌های خود، بدانان «مدلولی» ارزانی داشته و آنان را به سخره دستگاه نظری و عملی

خود گرفته است.

۴) فقر پراکسیس و پراتیک: خیزش‌های اصلاحی ما عمدتاً فاقد مانیفست (برنامه عمل) مشخص و مهندسی اجرایی کارآمد بودند. از این رو، چنین خیزش‌ها و جنبش‌هایی در جامعه ما اگرچه آغازی توفنده و امیدوارکننده داشته‌اند اما تداومشان افتان‌وخیزان (گاهی تند و گاهی خسته) بوده است. ۵) فقر نهادهای تشکیلاتی: در این مرز و بوم جنبش‌های اصلاحی، همواره در هیبت و هویتی «خودبخودی» و «ولنگار» بروز و ظهور کرده‌اند. کمتر اتفاق افتاده از درون یک جنبش نهادهایی (همگون با طبیعت جنبش اصلاحی) سر برآورند و در مراحل بعدی نقش آوانگارد و رهبری جنبش را ایفا کنند.

۶) فقر ساختاری: در فرآیند هر تغییر و تحول اجتماعی، با دو متغیر عمده مواجه هستیم: اول، عاملیت انسانی (واسطه تغییر) و دوم، ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی در جامعه ایرانی، این دو هیچگاه بر یکدیگر انطباق نیافته‌اند. به عبارت دیگر در ایران، عاملیت انسانی همواره در چهره متغیری منعطف و ساختار در هیبتی متصلب ظاهر شده است. بنابراین، هیچگاه ظرف‌های ساختاری، مطروف‌های اصلاحی را برنتابیده‌اند و مهمی برای تحقق آنان فراهم نکرده‌اند.

با نگاهی به گذشته، می‌توان علل اصلی شکل‌گیری چنین آفتی را در موارد زیر جستجو کرد:

- عدم درک، قرائت و تعریف مشخص از اصلاحات و دقایق و مراحل آن؛

- دخالت مناسبات و ملاحظاتی بازی قدرت در نوع برداشت و قرائت از اصلاحات (نگاه ابزاری به اصلاحات)؛

- فضای ملتهب و غوغاسالار جامعه که مجالی برای پردازش اصولی مواردی نظیر اصلاحات باقی نمی‌گذارد؛

- شکل‌گیری پادگفتمان‌های مختلف در برابر گفتمان‌های اصلاحی که با طرح مباحث نه چندان مشخص خود، به کدورت بیشتر این فضا یاری رسانده‌اند؛

- فقدان رهیافت و راهبرد اصلاحی عملیاتی- اجرایی؛

- فقدان منشور و گفتمان قابل اجماع؛

- نابالغی بسیاری از «به‌اصطلاح» حاملان اصلاحات؛

- سیاست‌زدگی و جناح‌زدگی مفرط فضای عمومی جامعه؛

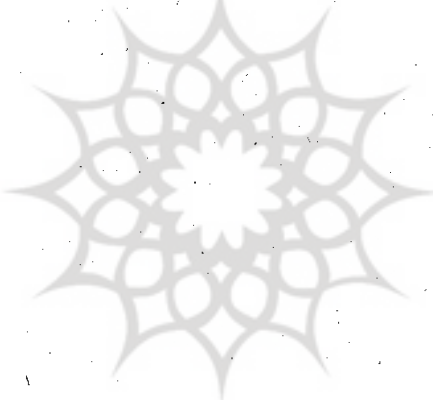
- ناکارآمدی جنبش اصلاحات در بسیاری از عرصه‌ها و بی‌پاسخ ماندن تقاضاهای انباشته شده نسل جوانی که با رای خود بدان قدرت هژمونیک بخشیدند. اما به رغم این نارسایی‌ها و ناملایمات، «اصلاحات» همچنان برترین گزینه مردم در دهه سوم انقلاب است. اصلاحات یک «پروژه و پروژه ناتمام» در جامعه امروز ماست، اما نباید فراموش کرد که جنبش اصلاحات، با حادث شدن خود نوعی بویایی به کالبد نظام تزریق

در جامعه ما جنبش‌های اصلاحی عمدتاً فاقد زیرساخت و پسینه فرهنگی غنی هستند؛ یعنی اصلاح‌طلب ایرانی بدون این که برای ساختن و پرداختن یک بنیان و زیرساخت فرهنگی- اصلاحی برده باشد، کوشیده است با یک جهش دیالکتیکی ناگهان در سرزمین اصلاحات فرود بیاید و راه چندین صد سال پیموده دیگران را یک شبه طی کند.

چنانچه اراده معطوف به اصلاحات را مقدم بر هر چیز، بازتاب یک فرهنگ اصلاح‌طلب بدانیم، در جامعه‌ای که فرهنگ استبدادی سایه سنگین خود را بر مناسبات و روابط آدمیان، از پایین‌ترین سلول تا بالاترین سلول اجتماعی افکنده و نظام و گفتمان آمرانه، منزلتی استعماری و مسلط یافته است اصلاحات مقوله‌ای کاملاً بیگانه می‌نماید و مجالی برای تحقق نمی‌یابد.

کرد، بدان روح و نشاطی تازه بخشید و افق‌های جدیدی را به روی نظام و مردم گشود و مردم یک بار دیگر به مهندسی جامعه خود امیدوار شدند. جنبش یا جهت‌گیری قانون‌گرای خود، همه مناسبات و ملاحظات فردی، گروهی، حزبی، خانوادگی، قبیله‌ای و آ را فرو ریخت؛ با طرح جامعه مدنی، روح زیبای همزیستی مسالمت‌آمیز هویت‌های متکثر و متمایز اجتماعی-سیاسی را به ارمغان آورد؛ با شعار تحمل «دیگری»، حاشیه‌نشینان و فراموش‌شدگان جامعه را وارد متن کرد؛ با منطق گفت‌ووشنود، گفت‌مان‌های مونولوگ (تک‌صدایی) را شالوده‌شکنی کرد؛ با جوان‌گرایی، نسل گسیخته را یک بار دیگر به جمع خانواده انقلاب وارد کرد و آنان را به طواف ارزش‌های انقلابی-اسلامی راغب نمود؛ با تأکید شفاف بر حقوق و شان زنان، آنان را منزلتی رفیع و شایسته بخشید؛ در پرتو گفت‌مانش، نسل جدیدی از روشنفکران دینی را پروراند؛ اصلاحات با آموزه‌های خود بین گذشته و حال و آینده سنت و مدرنیته انقلاب و اصلاح، ارزش‌ها و واقعیت‌ها، درون و بیرون، جمهوریت و اسلامیت شرق و غرب و... پیوند منطقی برقرار کرد؛ در نظام اندیشگی‌اش، مردم‌سالاری حیات و معنایی جدید یافت؛ با طرح جامعه مدنی بین‌المللی و سیاست گفت‌وگو و تشنج‌زدایی، گسترش روابط بین‌الملل و ارتقاء منزلت و جاهت بین‌المللی نظام را سبب گشت و در صفوف به هم فشرده ناخودی‌های بیرون خلل وارد کرد و نام ایران و ایرانی را یک بار دیگر بر بام دنیا طنین‌انداخت.

به این ترتیب در واپسین تحلیل راهی به سوی آینده بهتر پیداست: راه اصلاحات. هر کسی که دلمشغول آینده این جامعه است، لاجرم باید دلمشغول جنبش و جریان اصلاحات نیز باشد و حرمت آن را پاس بنماید. بی‌تردیده جنس و نوع این پاسداشت به اعتبار افراد و اقشار مختلفه متفاوت است. رسالت روشنفکران و صاحبان‌اندیشه و قلم در این شرایط حساس و پیچیده تاریخی، تلاشی علمی برای تئوریزه کردن جنبش اصلاحات و تقریر و مفصل‌بندی گفت‌مانی هژمونیک در این عرصه است.



۱. مسکوبه شاهرخ: چند گفتار در فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۸، ص. ۱۹۸.
 ۲. برای نمونه منصور حکمت معتقد است: «جامعه مدنی و اصلاحات چیزی به جز «اسم رمز» نیستند و هر کس این‌ها را جدی بگیرد «بلاهنش را آشکار کرده...» اصلاحات برای تجدید قدرت میان جناح‌هاست... «اصلاحاتی نظیر دموکراسی و مفاهیم مشابه حتی در سطح جهانی نیز اسم رمز بوده و بویژه دموکراسی «خیمه‌شبه‌بازی آخر قرن» و توهم‌زا است.»
 ۳. برای نمونه از ژنگ پاشاد می‌نویسد: «به تدریج که اصلاح‌طلبان حکومتی به بالاترین پیشرفت خود در چارچوب قانون می‌رسند، مردم که منبع قدرت اصلاح‌طلبان هستند از آن‌ها جدا می‌گردند و در این حالت «مشت استبداد» بر لبخند «اصلاحات» فرو می‌آید. وی سپس چند نکته را برای کسانی که هنوز به «پروزی اصلاحات» امیدوارند، یادآوری می‌کند:
 (۱) در نظام توتالیتر برای پیشبرد اصلاحات، خواست رهبری نظام نیز شرط است که در جمهوری اسلامی چنین نیست و بلکه رهبری با اصلاحات مخالف است.

(۲) عدم برانگیختگی مردم برای پروزی اصلاحات ضروری است ولی در جامعه ایران مردم برانگیخته شده‌اند.
 (۳) اصلاحات باید تدریجی اعمال شود، ولی در ایران عطش مردم به اصلاحات بسیار شدید است و کار از تدریج گذشته است.
 (۴) اصلاحات در صورتی به پروزی می‌رسد که ثبات اقتصادی وجود داشته باشد. در ایران این ثبات دیده نمی‌شود.
 (۵) سران حکومت نباید نگران سرنوشت خود پس از اصلاحات باشند اما سران جمهوری اسلامی در وضعیتی نیستند که آینده خوبی را برای خود پیش‌بینی کنند و به این جهت نمی‌خواهند وضعیت تغییر کنند.
 بر پایه این نکات و استدلال‌ها، پاشاد نتیجه گرفته که «اصلاحات در ایران نافرجام خواهد بود.»
 ۴. چریک‌های فتالی خلق ایران: «جنبش به اصلاح اصلاح‌طلبی» را «که امروز تحت نام خاتمی به راه افتاده» جلوگیری از «رشد مبارزات توده‌ها» دانسته و از این که آقای خاتمی مردم را امیدوار نگه می‌دارد و از «دینیکالیزمه شدن» لוח‌های جلوگیری می‌کند، انتقاد کرده‌اند.
 ۵. برای نمونه، منوچهر هزارخانی در مقاله‌ای تحت عنوان «اولترا اصلاح‌طلبی» (نشریه مجاهد، شماره ۲۷۶) می‌نویسد:
 (۱) برداشت معروف به «۲» خردادی‌ها از مفهوم اصلاح‌طلبی... یک واکنش دفاعی از سوی بخشی از حاکمیت است. این اصلاح‌طلبی که مثل و نمونه‌هایش در بعضی از جوامع دیگر از مراکز اطلاعاتی امنیتی حاکم سرچشمه گرفته بیشتر یک شگرد یا تاکتیک است تا یک پرونده جدی یا برد استراتژیک.
 (۲) چون جریان اصلاح‌طلبی یک شگرد برای خرید عمر طولانی‌تر برای رژیم است و از سر اعتقاد نیست ناچار شیوه پیشبردش به عنوان یک سیاست صرفاً تابع تعادل قوا در صحنه سیاسی است.
 (۳) روشن است که در ساختار سیاسی حاضر هیچ ویژگی که بر رفرم‌پذیری آن دلالت کند وجود ندارد. آخر منظور اصلاح‌طلبان خودی که رفرم نیست. گام اول برای رفرم، از قضا و ازگون کردن ساختار سیاسی موجود است.